

درباره‌ی مادیت مبارزه یا ساختنِ زمانی از آن خود

(طرح بحثی به بهانه‌ی متن «مبارزه‌ی سیاسی: سهل و ممتنع»)

مهسا اسداله‌نژاد

۱.

کسانی، بیشتر سلطنت‌طلب، از حصول توافق در مذاکرات هسته‌ای و دورشدنِ خطر جنگ ناخوشنودند. آنان در بهترین حالت اگر موافق جنگ نباشند، گمان می‌برند که چنین مذاکراتی دست‌آخر تحققِ رویاهای دور و نزدیک‌شان را مختل خواهد کرد. و درنهایت سیستم زمان را می‌خرد و رویاها نیز در لویی تکرارشونده خواهند افتاد؛ چرخ خواهند خورد، سرگردان و ناامید. برای ایشان تغییر اگر از مجرای جنگ نگذرد، یقیناً از دلِ سازگاری و مماشات با دولت‌های

دیگر در نمی آید. احتمالاً، در بهترین حالت، وضعیتِ بُن بست
بهترین و دم دست ترین فرصت برای پیشروی رویاهاست.

به نظرم مسئله به تصویر از زمان برمی گردد. ناخوشنودی
آن‌ها در واقع از همین جا ناشی می شود که زمان را در دست
دولت می بینند. دولت است که زمان را تُند یا کُند می کند. اگر
توافق به دست آید، دولت موفق شده زمان را اصطلاحاً بخرد
و آن را از آن خود کند و بنابراین در نظر ایشان زمان کُند
می شود و اگر دولت نتواند توافق حاصل کند، حال چه جنگ
شود چه نشود، زمان از دست دولت خارج شده و روی دور
تُند می رود. اگر جنگ بشود، که سلطنت طلبان بیشتر اینجا
می گنجند، با «ضربتی» و «دفعتی»، آن چنان که مقتضی زمان
روی دور تُند است، می توان یکی را جانشین دیگری کرد: این
می رود و آن می آید. شبیه بازی شطرنج می شود: کیش و مات.

اگر جنگ نشود، که نیروهای ناخوشنود از مذاکره و بیشتر غیرسلطنت طلب اینجایند، دولت در یک بن بست قرار می گیرد که این بن بست می تواند زمان را برای تغییر درون بود روی دور تُند بگذارد. مشخص نیست که این بن بست تا کی می تواند ادامه بیابد، اما این نیرو می تواند به چیزی از جنس رخداد دل خوش کند و گمان برد که در لحظه ی موعود، در افتادنِ زمان روی دور تُند، با ضربتی دولت می افتد. این نیرو از ساختِ زمان ناتوان است و معمولاً انتظار می کشد. نیرویی که در ساختِ زمان تواناست، زمان را در دست دولت نمی بیند و در «مسیر»ی که در پیش گرفته است، از توافقی که خطر جنگ را از سر ایران دور کند، ناخوشنود نمی شود. ناخوشنودی از سرِ ناتوانی ست. نیرویی که بتواند زمان را از

آن خود کند، از دور شدنِ سایه‌ی شوم جنگ ناخوشنود نخواهد بود.

۲.

چندی پیش یگانه خویی در متنی تحت عنوان «مبارزه سیاسی: سهل و ممتنع» که در سایت تنیده منتشر شد^۱، به نقد وضعیت فعلی مبارزه پرداخت. سراغ بحث‌های مختلفی رفت اما به نظرم متن درگیر یک مسئله‌ی محوری بود: به‌راستی مادیت یک مبارزه در چیست؟ خویی عوامل متعددی را ذکر می‌کند تا به‌نحوی نشان دهد مبارزانِ امروز درگیر مادیت نیستند: از فاصله‌داشتن با جامعه‌ی ایران و اتفاقات آن تا گرفتن ژست‌های نظری؛ از وابستگی به بودجه‌های صرف‌شده برای اپوزیسیون‌بودن تا کلمه‌پراکنی و گل‌وگشاد به‌کاربردن مفاهیم؛

^۱ اینجا ببینید: [تنیده](#)

از صرفِ بازنماییِ رنج تا ناتوانی از کاستن آن؛ از برجسته شدنِ
چهره‌های فردی تا عدم سازمان‌یابی. هر کدام از این‌ها به جایِ
خود قابل بحث است. به‌نظرم اما بیشتر از دوگانه‌انگاریِ نظر
و عمل، فرد و جمع، برانگیختگی و سازمان‌یابی، آنچه به
مادیتِ مبارزه ضربه می‌زند یا درواقع مادیت را از آن می‌گیرد،
ناتوانی از ساختنِ زمان است. چراکه، درواقع، آن چیزی که
مادیت را شکل می‌دهد ساختِ زمان است. مادیت به زمان
گره خورده است. کارگری که از زمان کارش می‌کاهد و
فی‌المثل مشغول جمع‌ساختن می‌شود، دارد زمان را از آن خود
می‌سازد. این یک شکل از رفتار با زمان است. مبارزه‌ی مادی
مبارزه‌ای است در راستایِ پس‌گرفتنِ زمان و پیش‌بردِ آن
به‌نحوی که می‌انگاریم باید باشد. خویی به‌درستی به تأثیر
منفی شبکه‌های مجازی بر مادیتِ مبارزه اشاره می‌کند؛ اما از

منظر نقد «بازنمایی» چنین می‌کند. تو گویی که مادیتِ مبارزه چیزی بیشتر یا فراتر و منزه از بازنمایی‌ست. درحالی‌که به‌نظم مشکل شبکه‌های مجازیِ بازنمایی نیست. هر مبارزه‌ی مادی‌ای درگیر بازنمایی‌ست؛ درگیر این است تا زبان، تصویر، شعر و سرود خود را بسازد و به‌نحوی که می‌انگارد صحیح است آن را به نمایش بگذارد. بگوییم بازنمایی کند. مسئله اما «شتابِ زمان» در شبکه‌های مجازی‌ست. آن چیزی که به مادیتِ مبارزه بیشترین لطمه را می‌زند همین شتاب است. هنوز فرصتِ درنگ بر یک خبر داده نشده، خبر دیگر از راه می‌رسد؛ هنوز به یک موضوع واکنش نشان داده نشده، موضوع دیگر دم در است. و همه‌ی این‌ها فارغ از «زمان-مکانی» که در آن هستیم پیشِ چشم ما قرار می‌گیرند. شتاب زمان در شبکه‌های مجازی بیش از شتاب زمان در خانه، در

خیابان، در کوچه، در محل دیدارهای ما، در محل جمع شدن‌های ما و در محل کار ماست. این قسم از شتابِ مرز و محدودیتِ زمان-مکان را به صورت کاذب درمی‌نوردد و اگر نتوان بر آن غلبه پیدا کرد، فراموش می‌کنیم که این تن-ذهن درونِ زمان-مکانی قرار دارد و بنابراین درون محدودیت‌هایی در مبارزه‌ی مادی صورت‌دادن. من هم‌زمان در بی‌شمار زمان غرق می‌شوم و تنم-ذهنم در این غرق شدن احساس استهلاک می‌کند، احساس هیچ کاری از دست برنیامدن. مبارزه‌ی مادی باید بتواند زمان خود را بسازد.

۳.

ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که صداها یِ زیادی در پیِ آن هستند تا خود را به گوش برسانند؛ در پیِ آن هستند تا «توجه» را به خود جلب کنند، اما چندان در این امر موفق نیستند.

صداها شنیده می‌شوند بی‌آنکه شنیده شوند؛ صداهایی که گاه به همه‌ای گیج‌کننده می‌انجامد و یا به همه‌ای دلسردکننده و یا به همه‌ای روی برگرداننده. کریس هیز در «چگونه توجه به ارزشمندترین کالای دنیا تبدیل شد؟»^۲ می‌گوید امروز و با قدرت گرفتن شبکه‌های مجازی توجه دیگر یک وسیله نیست، بلکه یک هدف است. سابق بر این، صدایی می‌کوشید توجهی را به خود جلب کند تا در جهت اقناع مخاطب یا پیشبرد پروژه‌ای گام بردارد. امروزه نفس توجه مسئله است و دیگر قرار نیست جلب توجه کسی را به سمت هدفی راهبری کند. درواقع بدل شدن توجه به وسیله انگار مخاطب را به درگیرنشدن و بنابراین دیدن-عبورکردن و شنیدن-عبورکردن فرامی‌خواند. ازدحام میل به توجه گرفتن، ازدحام صداها و ازدحام تصاویر موقعیت

^۲ اینجا ببینید: [آسو](#)

دلسردکننده‌ای را می‌سازند که کریس، متأثر از نظر شخصی به نام نیل پُستمن، با مثال جالبی ترسیمش می‌کند: فرض کنید زمانی بود که ممنوع‌شدن کتاب مسئله بود. چون همه کتاب می‌خواندند و کتاب اثر می‌گذاشت. امروز ممنوع‌شدن کتاب آنقدرها هم مسئله نیست؛ چون کتاب انتشاریافته خوانده نمی‌شود و اگر هم خوانده شود، در میان ازدحام کتاب‌ها اثری نمی‌گذارد. اگر سابق بر این، یک کتاب می‌توانست دگرگونی پدید آورد، امروز دولت نیازی ندارد کتابی را ممنوع کند؛ چون در این ازدحام، هیچ کتابی نمی‌تواند آن‌قدر تأثیر بگذارد. با احتیاط هر چه تمام‌تر، شاید بتوان این نتیجه‌گیری هیز را به پرسشی که امروزه اکثر ما با خود تکرار کرده‌ایم، الصاق کرد: «چرا جلوی این بحث‌ها گرفته نمی‌شود؟ چطور ردشدن از خط قرمزها دردسر نمی‌سازد؟ چطور این حرف‌ها در فلان

رسانه و با آن شمايل بيان مي‌گردد؟». احتمالاً بتوان مثل هيز بيان كرد علت اين چشم‌پوشيِ امنيتي اين است كه اين دست حرف‌ها و برنامه‌ها تأثير خطربرانگيزي بر مخاطب بر جاي نمي‌گذارند. پرشورترين و پيشروترين حرف‌ها نيز ممكن است زير شتابِ خروارها صدا، حادثه و تصوير دفن شوند. دو ماه بعد از شنيدنِ فلان صحبت ديگر هيچ خاطره‌اي از آن بر جاي نمي‌ماند. تن-ذهن از اين صدا به آن صدا، از اين تصوير به آن تصوير، از اين رويداد به آن رويداد پرتاب مي‌شود و با حصولِ كيفيِ دفعتي در شتابِ زمانِ رها شده و از ساختِ زماني از آن خود عاجز مي‌ماند. هيز مي‌گويد در عصري كه مداوماً توجه مي‌طلبد، تأكيد بر «تمرکز» و بنابر اين «عطف» توجه در طولِ زمان اهميت دوچندان مي‌يابد.

زمانی تئودور آدورنو و ماکس هورکهایمر در دیالکتیک روشننگری اسطوره‌ی اودیسه را همان اسطوره‌ی روشننگری دانستند: بی‌توجهی کردن به صداهایی که از بیرون می‌شنوی و تنها حرکت کردن به سمت هدف. آن‌ها اودیسه را که به سمت خانه‌اش، ایتاکا، (یعنی هر هدفی) حرکت می‌کند و اجازه نمی‌دهد صدای سیرن‌ها (یعنی هیچ صدایی از بیرون) او را افسون کرده و از راه منحرف کند، و بنابراین دستور می‌دهد او را به تیرک کشتی ببندند تا صداها نتوانند بر اراده‌اش برای رسیدن به هدف غلبه کنند و در گوش‌های پاروزنانش نیز موم می‌ریزد تا صدای سیرن‌ها را نشنوند، درحکم فرد بورژوایی ترسیم کرده که هرگز از بیرون از خود متأثر نمی‌شود. اودیسه نماد عقلانیتی سرد است. به‌نظم امروزه نقد اودیسه‌ای که تنها

به سمت هدفش حرکت می‌کند، اراده‌اش را می‌پروراند و از بیرون تأثیر نمی‌پذیرد، پاسخ قابل ملاحظه‌ای برای پرسش از تبعات بیش‌تأثیرپذیری و بنابراین ناتوان‌شدن از حرکت ندارد. احتمالاً امروز مسئله دیگر توجه‌نکردن نیست، مسئله ناتوان‌شدن از توجه‌کردن است.

آیا به نظر نمی‌رسد که در زمانه‌ای که مسئله نه تأثیرپذیرفتن بلکه مداوماً متأثرشدن است، نیاز است که «گاه»ی اودیسه‌وار خود را به تیرکی بست و اراده برای حرکت را رشد داد؟ «گاه»ی اودیسه‌وار گوش خود را از توجه به هر آن صدایی که توجه می‌خواهد گرفت؟ آیا مبارزه به ترکیبی از گرم‌بودن-تأثیرپذیرفتن و سردبودن-فاصله‌گرفتن نیاز ندارد؟ کدام صداها را می‌توان شنید و برجسته کرد و دربرابر کدام صداها مقاومت کرد و گم نشد؟ آیا «گاه»ی اودیسه‌وار حرکت‌کردن

«همواره» محکوم است؟ محکوم به نادیده‌گیریِ این رنج و آن رنج؟ به نادیده‌گیریِ «هر» رنج؟ آیا این‌گونه نیست که برای کاستن از «یک» رنج، و نه صرفاً واکنش دفعتی نشان‌دادن به «کلیت» رنج، نیاز است تا انرژیِ تن-ذهن، همان زمان، را معطوف به آن کرد؟ به‌نحوی که چشم از آن برنداشت؟

مسئله ساختنِ زمان است. زمانی برای صرفِ انرژی و تمرکز. مادیتِ مبارزه تنها به تأثیرپذیرفتن از زمینِ مادی برنمی‌گردد؛ ای بسا که مداوماً تحتِ تأثیر قرارگرفتن، خودِ مانعی در راهِ مادیتِ مبارزه باشد. ای بسا که مداوماً متأثرشدن، خودِ بخشی از پروژه‌ی واگذاریِ زمان به نیروهایِ دارایِ بی‌شمار زمان-مکان و قرارگرفتن در وضعِ زمان رویِ دورِ تُند و حصولِ استهلاک و فرتوت‌شدگی باشد. به نظرم مبارزه‌ی مادی به ساختنِ زمانی از آن خود نیاز دارد؛ به چیزی به اسم مداومت

و مدام به این سو و آن سو کشیده‌نشدن؛ به چیزی از جنس مقاومت در برابر مداوماً واکنش نشان‌دادن؛ به چیزی از جنس تلاش برای چیدمان چیزها روی دور گُند زمان؛ به چیزی از جنس گزینش مسائل و برجسته‌کردن آن‌ها در طول زمان، بدون خیال این‌که بواسطه‌ی واکنش‌های آنی و موضعی می‌توان چیزی را چندان تغییر داد. زمان تحقق رویاها زمان صبور و مداومت‌ورزیدن است. در برابر زمان گُند دولت، باید زمان گُند خود را ساخت. باید قسمی «پاد-زمان گُند» به قصد تمرکز توجه شکل داد. هر کس، هر جمع، هر نیرویی اگر در پی تحقق رویایی‌ست به چنین تمرکزی نیاز دارد. شتاب زمان عمق تغییر را در خود می‌بلعد. ساختن زمان خود، زمانی که روی دور گُند است، به تغییر عمق می‌بخشد.